

شکایت از آرای مدنی در خارج از مهلت قانونی

مهدی حسن‌زاده*

دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه قم، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۰۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۸)

چکیده

قانون آیین دادرسی مدنی با وجود اعلام مهلت برای شکایات از آراء، در بیان احکام و آثار و جزئیات آن کوتاهی کرده است. ازین‌رو با نواقص و سکوت‌های متعدد در این زمینه مواجهیم؛ از جمله اینکه وضعیت دادخواست اعاده دادرسی پس از مهلت به‌صراحت بیان نشده است. همچنین، وضعیت دادخواست زود هنگام و پیش از موعد شکایت از رأی مشخص نشده است. مهم‌تر اینکه در زمینه زمان شکایت خارج از مهلت پس از رفع عذر غفلت شده و با وجود توجه قانون‌گذار به این موضوع در داوری، در دادرسی دادگاه از آن غافل شده و زمینه طرح و بررسی احتمال‌های متعدد را فراهم کرده است. بررسی موضوع نشان می‌دهد راه‌حل منطقی و قابل قبول پذیرش تجدید مهلت قانونی شکایت از رأی پس از رفع عذر است.

کلیدواژگان

اعاده دادرسی، تجدیدنظر، شکایت از رأی، فرجام، مهلت قانونی، واخواهی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۹۷، ۴۲۷ تا ۴۳۰ مهلت‌هایی برای واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، و اعاده دادرسی مقرر کرده است. در خصوص ضمانت اجرای این مهلت‌ها و تکلیف دادخواست شکایت از رأی، که خارج از مهلت تقدیم شده باشد، در مواد ۳۳۹ (تبصره ۲) و ۳۸۳ در تجدیدنظر و فرجام تصریح به رد دادخواست شده است. ولی، در اعاده دادرسی صراحتی یافت نمی‌شود و در واخواهی با بیان قابل تأمل و نامشخص تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. مواجهیم. در خصوص دادخواست شکایت از رأی، که به صورت زود هنگام و پیش از موعد تقدیم شده باشد، نیز قانون‌گذار سکوت کرده است.

به موجب ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. محکوم علیه غایب می‌تواند در صورت عذر موجه یا اگر حکم ابلاغ قانونی شده باشد با ادعای عدم اطلاع از حکم، در خارج از مهلت، واخواهی کند. عذرهای موجه، که در بیانی قابل انتقاد در ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. در واخواهی شمرده شده‌اند، به موجب مواد ۳۴۰ و ۴۲۷ ق.آ.د.م. در تجدیدنظر و اعاده دادرسی نیز مؤثر شناخته شده‌اند. اما در فرجام در خصوص تأثیر عذر موجه حکمی یافت نمی‌شود.

مهم‌ترین نکته‌ای که در خصوص شکایت از آرا در خارج از مهلت قانونی از آن غفلت شده زمان اعلام شکایت پس از رفع عذر است که قانون‌گذار در ق.آ.د.م.، با وجود توجه به آن در داوری، در دادرسی دادگاه از آن غفلت کرده و تعیین تکلیف نکرده و بدین ترتیب زمینه برای طرح و بررسی احتمال‌های متعدد و مختلف ایجاد شده است. بررسی موضوع نشان می‌دهد منطقی‌ترین راه حل تأیید تجدید مهلت قانونی شکایت از رأی پس از رفع عذر است.

ضمانت اجرای مهلت قانونی شکایت از آرا

تخلف از موعد قانونی شکایت از رأی به دو صورت ممکن است اتفاق افتد؛ حالت رایج تقدیم دادخواست شکایت از رأی پس از انقضای مهلت قانونی است، در کنار این حالت، وضعیت مواردی نیز که محکوم علیه به صورت زود هنگام و پیش از موعد قانونی دادخواست شکایت از رأی تقدیم کرده باشد قابل بررسی است.

وضعیت دادخواست تقدیم شده پس از مهلت قانونی

به موجب تبصره ۲ ماده ۳۳۹ ق.آ.د.م. «در صورتی که دادخواست خارج از مهلت داده شود ... به موجب قرار دادگاه صادرکننده رأی بدوی رد می شود. این قرار ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ در مرجع تجدیدنظر قابل اعتراض است. رأی دادگاه تجدیدنظر قطعی است». در ماده ۳۸۳ ق.آ.د.م. نیز اعلام شده «در صورتی که دادخواست خارج از مهلت داده شده ... به موجب قرار دادگاهی که دادخواست به آن تسلیم گردیده رد می شود. این قرار ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل شکایت در دیوان عالی کشور می باشد. رأی دیوان قطعی است». به صراحت این مواد، دادخواست تجدیدنظر یا فرجام، که خارج از مهلت تقدیم شده باشد، رد می شود و ضمانت اجرای مهلت قانونی درخواست تجدیدنظر و فرجام رد دادخواست تقدیم شده در خارج از مهلت است.

در اعاده دادرسی، در این خصوص تصریحی وجود ندارد. اما نمی توان تردید کرد که وضعیت اعاده دادرسی در این مطلب با تجدیدنظر و فرجام یکسان است و نمی توان تفاوتی در این زمینه تصور کرد. بنابراین، در لزوم رد دادخواست اعاده دادرسی، که خارج از مهلت قانونی تقدیم شده باشد، تردیدی وجود ندارد و زمان درخواست اعاده دادرسی یکی از موضوعاتی است که دادگاه در بررسی مقدماتی درخواست اعاده دادرسی برای صدور قرار رد یا قبول اعاده دادرسی بدان توجه می کند و در صورتی قرار قبول اعاده دادرسی صادر می شود که دادخواست اعاده دادرسی در مهلت قانونی تقدیم شده باشد (شمس ۱۳۸۵: ۴۸۹).

با وجود این، این ضمانت اجرا به رعایت مهلت های مقرر در مواد ۴۲۷ تا ۴۳۱ ق.آ.د.م. مربوط است. اما تأیید این ضمانت اجرایی نسبت به مهلت سه روز مقرر در تبصره ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م. برای اعاده دادرسی طاری با تردید مواجه است. یکی از حقوقدانان در خصوص دادخواست اعاده دادرسی طاری، که خارج از مهلت سه روز مقرر در تبصره ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م. تقدیم شده باشد، اعلام کرده چنین دادخواستی به دادگاه صادرکننده حکم مورد اعاده ارسال می شود و این دادگاه به استناد بند ۱۱ ماده ۸۴ و مواد ۸۹ و ۹۰ ق.آ.د.م. قرار رد دعوی اعاده دادرسی را صادر می کند (مهاجری ۱۳۹۰: ۵۹۵).

به نظر می رسد ضمانت اجرای مهلت سه روز مقرر در تبصره ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م. نمی تواند رد

دادخواست یا دعوی اعاده دادرسی طاری باشد. زیرا این مهلت صرفاً برای اقامه اعاده دادرسی به شکل طاری است و مهلت اصلی اعاده دادرسی در حالت طاری نیز همان موارد مقرر در مواد ۴۲۷ تا ۴۳۱ ق.آ.د.م. است. بنابراین در صورتی که دادخواست اعاده دادرسی طاری در خارج از مهلت‌های مقرر در مواد ۴۲۷ تا ۴۳۱ ق.آ.د.م. تقدیم شود، لازم است رد شود؛ حتی اگر مهلت سه روز مقرر در تبصره ماده ۴۳۳ ق.آ.د.م. رعایت شده باشد. اما اگر مهلت سه روز یادشده رعایت نشده باشد و مهلت‌های مقرر در مواد ۴۲۷ تا ۴۳۱ ق.آ.د.م. رعایت شده باشد، رد دادخواست تقدیم‌شده یا رد دعوی اقامه‌شده قابل توجیه نیست؛ بلکه نهایت این است که چنین دادخواستی تأثیری بر رسیدگی دعوی اصلی نداشته باشد و سبب تأخیر آن نشود. توضیح اینکه اعاده دادرسی طاری با شرایط مقرر در ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م. سبب تأخیر دادرسی دعوی اصلی می‌شود، بنابراین، در صورت درخواست اعاده دادرسی طاری، دادگاه مکلف است تا سه روز منتظر تقدیم دادخواست اعاده دادرسی بماند و این انتظار به صورت خودداری از ادامه دادرسی دعوی اصلی و اجتناب از اعلام ختم آن است. حال اگر سه روز گذشت و دادخواست اعاده دادرسی طاری تقدیم نشد، دادگاه رسیدگی به دعوی اصلی را ادامه می‌دهد و می‌تواند برای اعلام ختم دادرسی اقدام کند و تکلیفی به انتظار بیشتر برای دادخواست اعاده دادرسی طاری ندارد. اما در صورتی که دادخواست اعاده دادرسی طاری پس از سه روز تقدیم شود و رسیدگی دعوی اصلی هنوز به پایان نرسیده باشد، به نظر می‌رسد چنین دادخواستی اثر دادخواست تقدیم‌شده در سه روز را دارد و با شرایط ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م. سبب تأخیر دادرسی دعوی اصلی می‌شود.

در خصوص واخواهی، وضع متفاوت است. زیرا به موجب تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. «تقدیم دادخواست خارج از مهلت یادشده، بدون عذر موجه، قابل رسیدگی در مرحله تجدیدنظر برابر مقررات مربوط به آن مرحله می‌باشد». از بیان نه‌چندان روشن این تبصره چنین برداشت شده که در صورتی که دادخواست واخواهی بدون عذر موجه در خارج از مهلت واخواهی تقدیم شود، دادخواست تجدیدنظر تلقی می‌شود و به عنوان دادخواست تجدیدنظر به جریان می‌افتد (شمس ۱۳۸۵: ۳۲۰؛ مهاجری ۱۳۸۹ (ج ۳): ۱۰۰ و ۱۰۱؛ مهاجری ۱۳۹۰: ۴۶۴؛ مردانی و بهشتی ۱۳۸۹: ۱۴۴؛ زراعت ۱۳۸۳: ۹۸۰). اجرای حکم این تبصره مشروط شده به اینکه دادخواست خارج از

مهلت و اخواهی و در مهلت تجدیدنظر تقدیم شده باشد. در چنین شرایطی، با صدور قرار رد دادخواست و اخواهی و قطعی شدن آن، دادخواست به عنوان تجدیدنظرخواهی به جریان می افتد (← شمس ۱۳۸۵: ۳۲۰؛ مهاجری ۱۳۸۹ (ج ۳): ۱۰۰). اما اگر دادخواست خارج از مهلت و اخواهی و خارج از مهلت تجدیدنظر تقدیم شود، با هیچ یک از دو عنوان قابل رسیدگی نخواهد بود (افتخارجهرمی و السان ۱۳۹۶: ۲۰۶).

بنابراین، عدم رعایت مهلت و اخواهی، اگرچه موجب صدور قرار رد دادخواست و اخواهی می شود، در صورتی که دادخواست در مهلت تجدیدنظر تقدیم شده باشد، اثر قرار رد دادخواست از بین رفتن دادخواست به طور کلی نیست؛ بلکه اثر آن رد و اخواهی محکوم علیه غایب و نفی به جریان افتادن دادخواست به عنوان و اخواهی است و چنین دادخواستی تجدیدنظرخواهی تلقی می شود.

حکم تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. منطقی و مبتنی بر ارفاق به محکوم علیه غایب است و بر این مبنای عادلانه استوار است که چه بسا محکوم علیه غایب در خارج از مهلت و اخواهی و در مهلت تجدیدنظر، با باور اینکه عذر موجه دارد و و اخواهی او پذیرفته می شود و همچنین با تصور تعارض تجدیدنظرخواهی و و اخواهی به استناد عذر موجه، از تجدیدنظرخواهی خودداری کرده و منطقی نیست از چنین شخصی انتظار داشته باشیم هم زمان اقدام به و اخواهی و تجدیدنظرخواهی کند. بنابراین، قانون گذار با وضع تبصره مورد بحث به چنین باور و تصویری توجه می کند و چنین شخصی را از تقدیم هم زمان دادخواست و اخواهی و دادخواست تجدیدنظر معاف می کند و اجازه می دهد با تقدیم یک دادخواست شکایت خود از رأی را اعلام کند که اگر به عنوان و اخواهی پذیرفته نشد، حداقل راه تجدیدنظر او مفتوح باشد و به عنوان تجدیدنظر به جریان افتد. چنین ارفاقی را قانون گذار در مورد محکوم علیه غایب و صرفاً در خصوص تجدیدنظرخواهی مقرر کرده است. زیرا تجدیدنظرخواهی مرحله دوم دادرسی است و لازم است سعی شود حتی الامکان اصحاب دعوا از این حق محروم نشوند. به همین سبب، قانون گذار مقرر نکرده که دادخواست و اخواهی یا تجدیدنظر، در مهلت فرجام یا اعاده دادرسی، فرجام یا اعاده دادرسی تلقی شود و به جریان افتد و این حکم را درباره فرجام خواهی و اعاده دادرسی وضع نکرده و قابل تسری نیست.

براساس آنچه گفته شد، حکم تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. در اصل ناظر به حالتی است که

محکوم علیه غایب در خارج از مهلت و اخواهی و به استناد عذر موجه دادخواست و اخواهی تقدیم می کند. وضعیت دادخواست و اخواهی خارج از موعد قانونی با ادعای عدم اطلاع از حکم در صورت ابلاغ قانونی آن نیز با دادخواست و اخواهی خارج از مهلت به استناد عذر موجه یکسان است و تبصره یادشده و اخواهی خارج از مهلت با ادعای عدم اطلاع را نیز دربرمی گیرد (شمس ۱۳۸۵: ۳۲۰). اما و اخواهی خارج از مهلت بدون استناد به عذر موجه یا ادعای عدم اطلاع حالتی متفاوت است که در آن محکوم علیه غایب از استحقاق کمتری برای ارفاق برخوردار است. با وجود این، عبارت تبصره ۳ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. این حالت را نیز دربرمی گیرد و حتی ظاهر عبارت به گونه ای است که بیشتر با این حالت تناسب دارد. اما از این ظاهر باید گذشت و منظور از عبارت «بدون عذر موجه» در این تبصره را باید اعم از مطرح نشدن عذر موجه در دادخواست یا عدم احراز و عدم پذیرش عذر توسط دادگاه دانست.

وضعیت دادخواست زودهنگام شکایت از رأی

در طرف مقابل حالتی که پیش از این بحث شد، حالت دادخواست زودهنگام شکایت از رأی است؛ به این صورت که محکوم علیه پیش از نقطه زمانی شروع موعده قانونی دادخواست شکایت از رأی را تقدیم کند. توضیح اینکه در بیشتر موارد شروع مهلت شکایت از رأی از زمان ابلاغ رأی است (مواد ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۹۸ (بند الف)، ۴۲۸، ۴۲۹ ق.آ.د.م.). در مواردی نیز مهلت یک شکایت از انقضای مهلت شکایتی دیگر (مواد ۳۳۶، ۳۹۸ (بند ب)، ۴۲۷ (بند ۲) ق.آ.د.م.) یا از تاریخ یک اتفاق (ماده ۴۳۰ ق.آ.د.م.) است. حال اگر شخص محکوم علیه دادخواست شکایت را پیش از این زمانها تقدیم کند، آیا چنین دادخواستی نیز خارج از موعد محسوب می شود و ضمانت اجرای چنین زمانهایی نیز رد دادخواست است؟

در خصوص مهلتی که از ابلاغ رأی شروع می شود، اعلام شده مقصود قانونگذار در چنین مواردی بیان محدوده زمانی ای است که پس از آن دادخواست پذیرفته نمی شود و مقصود این نیست که شکایت پیش از ابلاغ رأی امکان پذیر نباشد. بنابراین، شکایت از رأی با صدور آن و پیش از ابلاغ آن امکان پذیر است (جعفری لنگرودی ۱۳۷۲: ج ۲، ۱۰۲). این مطلب در رویه قضایی نیز تأیید شده است. در حکم شماره ۲۲۰۸-۱۳۱۶/۷/۲ شعبه ۲ دیوان عالی کشور آمده

است: «با توجه به روح مادتين ۱۷۴ و ۱۷۵ قانون آيين دادرسی مدنی [سابق] موعد مذکور در دو ماده مزبور از نظر تعيين خاتمه مدت اعتراض بوده، نه شروع آن. بنابراین تقديم دادخواست اعتراض قبل از ابلاغ حکم مورد اعتراض به محکوم علیه خالی از اشکال است» (متین، بی تا: ۶۲؛ زراعت ۱۳۸۳: ۹۸۲؛ حسینی ۱۳۸۷: ۲۰۴، ۲۰۵). در حکم شماره ۵۰۹-۱۳۲۹/۳/۱۷-شعبه ۱ و ۳۳۳-۱۳۲۶/۱/۲۶-شعبه ۳ دیوان عالی کشور نیز آمده است: «موقعی که برای شکایت پژوهشی و فرجامی در قانون مقرر شده از لحاظ تعیین مدت قانونی است که پس از آن حق شکایت مزبور سلب می شود و خصوصیتی برای ابلاغ در ایجاد حق شکایت منظور نشده و این حق به مجرد صدور قرار یا حکم قابل استفاده است، هرچند قبل از ابلاغ حکم یا قرار باشد» (متین، بی تا: ۹۰؛ حسینی ۱۳۸۷: ۲۲۲). همچنین، به موجب حکم تمیزی شماره ۱۵۶۱، مورخ ۱۳۱۹/۵/۷، «احکام دادگاه بدوی قابل پژوهش است و ایجاد حق شکایت علیه اشخاص به نفس حکم است و تعیین مدت در ظرف ده روز در قانون نظر به تحدید مهلتی است که پس از انقضای آن سلب حق شکایت می شود. بنابراین دادخواست پژوهش که قبل از ابلاغ حکم و بعد از استحضار پژوهش خواه تقديم شده باشد مانع قانونی برای قبول آن وجود ندارد» (جعفری لنگرودی ۱۳۷۲: ج ۲، ۱۰۲). در آرای شماره ۱۴۲۷۲/۱۶۸۸-۱۳۱۶/۷/۲۷ و شماره ۱۶۸۷-۱۰۱۵-۱۳۱۶/۷/۲۸ دیوان عالی کشور هم تصریح شده است: «مدتی که برای حق شکایت استینافی و تمیزی قانوناً مقرر شده از لحاظ تعیین زمان انقضای مدت قانونی است که پس از آن مدت ده روز پس از ابلاغ حکم تقديم شود و حق مزبور سلب می شود. ماده ۲۸۳ و ۳۲۱ [قانون سابق] دلالتی بر عدم قبول عرض حالی که پیش از ابلاغ تقديم شده ندارد. بنابراین، خصوصیتی برای ابلاغ در ایجاد حق شکایت منظور نشده و این حق به مجرد صدور حکم یا قرار قابل شکایت استینافی و تمیزی اصولاً برای شاکی حاصل است؛ ولو قبل از ابلاغ استفاده از حق مزبور بنماید» (بهرامی ۱۳۸۸: ۱۱۴).

این نظر و رویه منطقی و قابل تأیید به نظر می رسد. زیرا ابلاغ رأی نقشی در ایجاد حق شکایت ندارد و نقش آن اطلاع رسانی به محکوم علیه است که با این اطلاع رسانی امکان شکایت از رأی برای محکوم علیه فراهم شود و تا محکوم علیه از رأی مطلع نشده موضوع شکایت از رأی منتفی

است و نمی‌توان انتظار شکایت او را داشت. اما رأی، به محض صدور، قابلیت شکایت دارد. بنابراین، اگر محکوم‌علیه به طریقی دیگر و قبل از ابلاغ رأی از آن مطلع شود، می‌تواند شکایت خود را اعلام کند و نباید از ثبت دادخواست او خودداری شود. از عبارت قانون هم به هیچ وجه نمی‌توان برداشت کرد که حق شکایت محکوم‌علیه از ابلاغ رأی شروع می‌شود و قانون‌گذار صرفاً در مقام بیان آخرین فرصت پذیرش شکایت مهلت‌های بیست روز و دو ماه از ابلاغ رأی را اعلام کرده است.

با وجود این، برخی نویسندگان، در خصوص تجدیدنظرخواهی پیش از ابلاغ رأی، با ذکر رأی قضایی، که چنین کاری را مجاز و بی‌ایراد شناخته است، این رویه را ناصحیح دانسته و اعلام کرده‌اند این وضعیت مشکلاتی برای دادگاه و اصحاب دعوا ایجاد می‌کند و به موجب بند ۵ ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م. یکی از مندرجات الزامی دادخواست تجدیدنظر تاریخ ابلاغ رأی است. علاوه بر اینکه اعتراض به رأیی که به صورت دادنامه درنیامده از نظر قواعد آیین دادرسی مدنی درست نیست. زیرا، اگرچه رأی در واقع صادر شده، اثبات آن با دادنامه است (افتخارجهرمی و السان ۱۳۹۶: ۲۳۵). تعجب‌آور این است که همین نویسندگان در جای دیگر در خصوص فرجام‌خواهی پیش از ابلاغ رأی، با استناد به همین رأی قضایی و آرای دیگر، چنین کاری را مجاز اعلام کرده و ایرادی وارد نکرده‌اند (← افتخارجهرمی و السان ۱۳۹۶: ۳۹۴)!

اما در خصوص مهلت‌هایی که از انقضای مهلت شکایت دیگر شروع می‌شود (مواد ۳۳۶، ۳۹۸ (بند ب)، ۴۲۷ (بند ۲) ق.آ.د.م.) وضعیت متفاوت است. زیرا در چنین مواردی تا پیش از انقضای مهلت شکایت قبلی زمان شکایت بعدی فرانسیده است و انقضای مهلت شکایت قبلی سبب فرارسیدن زمان شکایت بعدی و ایجاد امکان شکایت بعدی درباره رأی می‌شود. از این موارد، تجدیدنظرخواهی در زمینه حکم غیابی است که به موجب ماده ۳۳۶ ق.آ.د.م. مهلت تجدیدنظرخواهی بیست روز از انقضای مهلت وخواهی است. در خصوص این مطلب، تا پیش از انقضای مهلت وخواهی، حکم غیابی امکان تجدیدنظر ندارد، بلکه با سپری شدن مهلت وخواهی چنین امکانی ایجاد می‌شود.

همچنین، درخصوص مهلت فرجام‌خواهی موضوع بند ب ماده ۳۹۸ ق.آ.د.م. و مهلت اعاده دادرسی موضوع بند ۲ ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م. تا زمانی که مهلت تجدیدنظر سپری نشود رأی قابلیت فرجام یا اعاده دادرسی پیدا نمی‌کند. در چنین مواردی رأی موضوع دو یا چند شکایت قرار می‌گیرد، اما نه به صورت هم‌زمان و در عرض هم، بلکه در طول هم و به صورت ترتیبی؛ به گونه‌ای که اگر شکایت قبلی در مهلت قانونی انجام شود، نوبت به شکایت یا شکایت‌های بعدی نمی‌رسد و در صورتی رأی امکان شکایت بعدی را می‌یابد که مهلت شکایت قبلی سپری شود و شکایت مذکور انجام نشود. در این موارد، چون پیش از سپری شدن مهلت شکایت قبلی رأی قابل شکایت با شکایت بعدی نیست، تقدیم دادخواست شکایت بعدی توجیهی ندارد و دفتر دادگاه مکلف به دریافت و ثبت چنین دادخواستی نیست.

سؤالی که مطرح است این است که آیا محکوم‌علیه می‌تواند با اسقاط صریح یا ضمنی حق شکایت قبلی برای شکایت بعدی در مهلت شکایت قبلی اقدام کند؟ مثلاً آیا محکوم‌علیه غایب می‌تواند با اسقاط حق و اخواهی اقدام به تجدیدنظرخواهی در مهلت و اخواهی کند؟ یا محکوم‌علیه با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی دادخواست فرجام یا اعاده دادرسی در مهلت تجدیدنظر تقدیم کند؟

درخصوص تجدیدنظرخواهی در مهلت و اخواهی، پاسخ مثبت به سؤال مطرح شده طرفداران متعدد دارد (← شمس ۱۳۸۵: ۳۲۴؛ افتخارجهرمی و السان ۱۳۹۶: ۲۰۴ و ۲۳۶؛ زراعت ۱۳۸۳: ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲؛ بهرامی ۱۳۸۸: ۵۰، ۵۱، ۸۱؛ حجتی ۱۳۸۹: ۶۱۳ و ۶۱۴؛ ایرانی ارباطی ۱۳۸۶: ۲۰۷ و ۲۱۱). در حکم شماره ۷۰۲ - ۲۵ شهریور و شماره ۷۴۳ - ۲۳ مهر ۱۳۰۹ محکمه عالی انتظامی آمده است: «به جریان انداختن و رسیدگی و صدور حکم درباره عرض حال استینافی از حکم غیابی، که قبل از گذشتن مدت اعتراض تقدیم شده بوده، تخلف نیست. زیرا عرض حال استینافی در زمان گذشتن اعتراض و پیدا شدن حق استینافی برای محکوم‌علیه در دفتر استیناف موجود بوده و بر جریان دادن آن اشکالی وارد نبوده و موجب قانونی برای رد آن وجود نداشته؛ مخصوصاً در موقعی که رد آن مستلزم تفویت حق محکوم‌علیه از خواستن استیناف و تمیز بوده است و لااقل مسئله نظری است» (شهیدی، بی تا: ۲۷). در دادنامه شماره ۱۳۲۵-۱۳۶۹/۱۲/۲۶ شعبه

۴۴ دادگاه حقوقی ۲ تهران نیز آمده است: «نظر به اینکه محکوم علیه صریحاً خواسته خود را پژوهش از دادنامه ... دادگاه حقوقی ۲ تهران اعلام نموده و این تصریح با توجه به اینکه در لایحه تقدیمی مشارالیه که ضمیمه دادخواست گردیده مرجع تجدیدنظر (دادگاه حقوقی ۱ تهران) مورد خطاب قرار گرفته، ظهور در اعراض محکوم علیه از حق واخواهی داشته و به همین جهت مرجع محترم تجدیدنظر وارد ماهیت دعوی خواهان گردیده است و استفاده از حق تجدیدنظرخواهی در طول واخواهی و مؤخر بر آن نیست تا گفته شود محکوم علیه غایب بایستی لزوماً و در ابتدای امر از حکم غیابی واخواهی نماید، بلکه حق تجدیدنظرخواهی و واخواهی به طور علی السویه برای محکوم علیه وجود دارد و در هر حال حکم غیابی نیز یک رأی است که به صراحت قانون حق تجدیدنظرخواهی از آن برای طرفین وجود دارد» (← زراعت ۱۳۸۳: ۹۸۴).

اما ممکن است گفته شود این نظر و رویه با وضعیت قانون آیین دادرسی مدنی هماهنگ نیست. زیرا این قانون در واخواهی و اعاده دادرسی هیچ سخنی از اسقاط حق شکایت از رأی به میان نیاورده است و در تجدیدنظر و فرجام اسقاط حق شکایت از رأی را منوط به توافق اصحاب دعوا کرده است (مواد ۳۳۳ و ۳۶۹ ق.آ.د.م.). بر این اساس، نمی توان به آسانی از اسقاط حق شکایت از رأی، به خصوص به صورت یک جانبه، سخن گفت و چنین مطلبی را مسلم و پذیرفتنی دانست؛ همان طور که عدم پذیرش دادخواست شخصی که متعاقب اعلام اسقاط شکایت از رأی از اعلام خود منصرف شده و اقدام به آن شکایت در مهلت مقرر کرده دشوار است و نمی توان استدلال یا استناد قابل توجهی بر آن ارائه کرد. در تأیید این مطلب می توان اضافه کرد که نهادهای آیین دادرسی مدنی از ویژگی هایی برخوردار است که در همه حال نمی توان آن ها را براساس مبانی و مقررات حقوق مدنی توجیه و تحلیل کرد. در خصوص شکایت از آرا می توان گفت اگرچه موارد شکایت از آرا از حقوق اصحاب دعواست، از این نکته مهم نیز نباید غافل شد که شکایات از آرا ابزار و عوامل رفع اشتباهات در تصمیمات قضایی و تأمین عدالت در قضاوت اند. بر این اساس، سخن از محدودیت اصحاب دعوا در اسقاط و از بین بردن این شکایت ها گزاف نیست. با وجود این، اصحاب دعوا در استفاده از این ابزار آزادند و می توانند از آن استفاده نکنند.

با فرض تأیید اسقاط شکایت از رأی، حتی به صورت یک جانبه، اینکه چنین اسقاطی مجوز

اقدام به شکایتی شناخته شود که هنوز مهلت آن نرسیده و امکان طرح در ارتباط با رأی ندارد مطلبی دیگر است که نیاز به دلیل و استدلال دارد. زیرا آنچه در قانون سبب شروع مهلت شکایت از رأی و موجب قابل شکایت شدن رأی می‌شود انقضای مهلت شکایت قبلی است و اسقاط شکایت قبلی را با هیچ تحلیلی نمی‌توان جایگزین آن کرد و حکم قانون در خصوص شروع مهلت شکایت بعدی با انقضای مهلت شکایت قبلی را نمی‌توان به اسقاط شکایت قبلی تسری داد. از طرف دیگر، مهلت شکایت با اسقاط آن پایان نمی‌پذیرد؛ همان‌طور که حتی اسقاط توافقی تجدیدنظر یا فرجام، که در قانون آیین دادرسی مدنی به‌صراحت مقرر شده (مواد ۳۳۳ و ۳۶۹)، سبب انقضای مهلت تجدیدنظر یا فرجام نمی‌شود.

با وجود آنچه آمد، دادخواست شکایت بعدی را، که در مهلت شکایت قبلی تقدیم شده، نباید بی‌اثر دانست و به‌جریان انداختن آن، پس از انقضای مهلت شکایت قبلی، بلامانع و منطقی به‌نظر می‌رسد و اصرار بر بی‌اثر شناختن آن و تجدید دادخواست آن شکایت، پس از انقضای مهلت شکایت قبلی، منطقی و موجه به‌نظر نمی‌رسد. بنابراین، در صورتی که در مهلت وخواهی دادخواست تجدیدنظر تقدیم و ثبت شده باشد، به‌جریان انداختن چنین دادخواستی پس از انقضای مهلت وخواهی و در صورتی که وخواهی نشده باشد بلامانع به‌نظر می‌رسد. اما به‌جریان انداختن دادخواست شکایتی که پیش از انقضای مهلت شکایت قبلی تقدیم شده بلافاصله پس از تقدیم و قبل از انقضای مهلت شکایت قبلی و منتهی و مردود شناختن شکایت قبلی در صورت تقدیم دادخواست آن متعاقباً و پیش از انقضای مهلت به‌آسانی پذیرفتنی و قابل توجیه به‌نظر نمی‌رسد.

احتمال‌های قابل بررسی در خصوص زمان شکایت از رأی در خارج از مهلت

در خصوص زمان شکایت از رأی در خارج از مهلت، احتمال‌هایی قابل بررسی است. این احتمالات را در دو دسته می‌توان بررسی کرد؛ دسته‌ای که مبتنی بر قائل نشدن به زمان خاص برای شکایت از رأی در خارج از مهلت است و دسته دیگر که براساس شناسایی زمان خاص برای چنین شکایتی است.

دسته نخست. مقید نبودن شکایت از رأی در خارج از مهلت به زمان خاص

احتمال‌های مبتنی بر قائل نشدن زمان خاص برای شکایت از رأی در خارج از مهلت را در دو حالت می‌توان بررسی کرد؛ حالت اول اینکه شکایت از رأی در خارج از مهلت مقید به هیچ مهلتی نباشد و در هر زمانی امکان‌پذیر باشد و حالت دوم نداشتن مهلت و لزوم انجام دادن فوری شکایت.

امکان شکایت از رأی در هر زمان

در استدلال بر این احتمال ممکن است گفته شود در قانون شکایت از رأی در خارج از مهلت قانونی مقید به زمانی خاص نشده و صراحتی در این خصوص وجود ندارد؛ درحالی‌که مقید شناختن انجام دادن هر کاری در دادرسی به تصریح نیاز دارد. چگونه می‌توان شکایتی را نپذیرفت به استناد تأخیر آن از مهلتی که در قانون تصریح نشده است؟ و اگر شخصی با تأخیر در اعلام شکایت به سکوت قانون در خصوص زمان چنین شکایتی استناد کند، با چه مجوزی می‌توان شکایت او را نپذیرفت و استدلال او را رد کرد؟

اگرچه سهل‌انگاری قانون‌گذار در تعیین تکلیف موضوع مورد بحث راه چنین استدلالی را باز کرده است، پذیرفتن چنین مطلبی چنان پیامدهای وخیمی به دنبال دارد که تردیدی در لزوم تلاش برای فرار از آن و ارائه تحلیلی متفاوت باقی نمی‌گذارد. توضیح اینکه نتیجه پذیرفتن این استدلال این است که برای همیشه راه شکایت از رأی مفتوح باشد و برای محکوم‌علیه، که در مهلت قانونی شکایت از رأی عذر موجه داشته است، این امکان فراهم باشد که سال‌ها بعد از رفع عذر شکایت خود را اعلام کند. چنین نتیجه‌ای نه تنها با نظم دادرسی و لزوم تعیین تکلیف نهایی دعاوی در مدت زمان متعارف و لزوم جلوگیری از اطاله دادرسی سازگاری ندارد، با منطبق وضع مهلت برای شکایات از آرا نیز مخالف و مستلزم نقض غرض قانون‌گذار است. زیرا همان مبانی و دلایلی که سبب وضع مهلت‌های قانونی برای شکایت از آرا شده مقتضی این است که در صورت عذر موجه محکوم‌علیه فرصت شکایت او پس از رفع عذر نامحدود نباشد، بلکه مقید به زمان و مهلت باشد و اگر محکوم‌علیه‌ی که در شرایط معمولی نمی‌تواند شکایت خود را به تأخیر اندازد، پس از رفع عذر، قادر به چنین کاری شود، هدف قانون‌گذار از وضع مهلت برای شکایت از آرا برآورده

نمی‌شود. از طرف دیگر، هیچ دلیل منطقی و قابل قبولی نمی‌تواند مقید نبودن شکایت محکوم‌علیه پس از رفع عذر به زمان خاص و امکان همیشگی چنین کاری را توجیه کند. حق شکایت محکوم‌علیه معذور تا زمانی که معذور است باقی است و بقای حق او تا زمان رفع عذر، هر قدر چنین زمانی به‌درازا بکشد، منطقی است. اما، پس از رفع عذر، هیچ مبنای منطقی‌ای برای حفظ حق شکایت او برای همیشه به ذهن نمی‌رسد.

لزوم شکایت فوری

حالت دیگر درخصوص مقید نبودن شکایت در خارج از مهلت به زمان خاص این است که محکوم‌علیه معذور، پس از رفع عذر، هیچ مهلتی برای اعلام شکایت نداشته باشد، بلکه لازم باشد فوری و در اولین روز پس از رفع عذر برای اعلام شکایت اقدام کند. درخصوص این احتمال ممکن است به ملاک ماده ۴۴۴ ق.آ.د.م. استناد شود که به‌موجب آن در صورتی که «روز آخر موعد مصادف با روز تعطیل ادارات باشد و یا به‌جهت آماده نبودن دستگاه قضایی مربوط امکان اقدامی نباشد»، حق شخص تا اولین روز بعد از تعطیل یا رفع مانع محفوظ می‌ماند. توضیح اینکه قانون‌گذار در این ماده تعطیلی روز آخر موعد یا آماده نبودن دستگاه قضایی در آن روز را سبب محفوظ ماندن حق شخص تا اولین روز بعد از تعطیلات یا رفع مانع اعلام کرده است. درخصوص این حکم لازم است به این نکته توجه شود که چه‌بسا تعطیلی یا وجود مانع، علاوه بر روز آخر موعد، بعضی از روزهای قبل از آن یا حتی سراسر موعد را دربرگرفته باشد. با وجود این، قانون‌گذار فقط حق شخص را تا اولین روز بعد از تعطیل یا رفع مانع محفوظ اعلام کرده و مهلت بیشتری مقرر نکرده و موعد قانونی را تجدید نکرده است. توجه به این نکته نیز لازم است که حکم مقرر در ماده ۴۴۴ ق.آ.د.م. حکم عامی است که شامل حق شکایت از آرا نیز می‌شود. از طرف دیگر، تعطیلی ادارات یا آماده نبودن دستگاه قضایی موجب عذر شخص در انجام دادن اقدام مربوط می‌شود و این موارد نیز از عذرهای شخص در دادرسی محسوب می‌شوند. حال با توجه به اینکه قانون‌گذار درخصوص این دسته عذرهای حق شخص را صرفاً تا پس از رفع عذر محفوظ شناخته و با رفع عذر حق شخص را صرفاً در روز پس از رفع عذر قابل اجرا شناخته و مهلت بیشتری اعطا نکرده است، درخصوص سایر عذرهای ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م.، نیز

چه‌بسا بتوان قائل به همین مطلب شد و حق شخص (شکایت از رأی) را تا پس از رفع عذر و صرفاً در روز پس از رفع عذر محفوظ و قابل اعمال شناخت.

اما این استدلال مخدوش و قابل ایراد است. زیرا اگرچه تعطیلی ادارات و آماده نبودن دستگاه قضایی سبب معذور شناخته شدن شخص می‌شود، این موارد با عذرهای ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م. بسیار متفاوت است. توضیح اینکه عذرهای ماده ۳۰۶ مواردی هستند که شخص محکوم‌علیه در شرایطی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند کار شکایت از رأی را با همه مقدمات و لوازمی که دارد انجام دهد، اما در تعطیلی روز آخر موعد یا آماده نبودن دستگاه قضایی شرایط شخص معمولی است و او می‌تواند مقدمات و لوازم شکایت را تهیه کند و فقط مرحله نهایی، که تقدیم شکایت به دفتر دادگاه است، به دلیل تعطیلی اداره یا آماده نبودن دستگاه قضایی مقدور نیست. بنابراین، با توجه به اینکه محکوم‌علیه در شرایطی است که می‌تواند مقدمات و لوازم شکایت را فراهم کند، برای تقدیم شکایت به دفتر دادگاه، همان نخستین روز پس از تعطیلی یا آماده شدن دستگاه قضایی کافی است. ولی درخصوص عذرهای ماده ۳۰۶، چون شخص در شرایطی است که چه‌بسا مقدمات و لوازم شکایت را نیز نمی‌تواند فراهم کند، لازم است، پس از رفع عذر، به او مهلتی داده شود تا با تهیه مقدمات و لوازم شکایت اقدام به شکایت از رأی کند و برای چنین شخصی اولین روز بعد از رفع عذر کافی و منطقی نیست. چون ممکن است او در آن روز فرصت تهیه مقدمات و لوازم شکایت را پیدا نکند.

قانون آیین دادرسی مدنی نیز در مقررات کلی مربوط به مواعد و مهلت‌ها، با وجود اینکه تعطیلی روز آخر موعد یا آماده نبودن دستگاه قضایی را سبب محفوظ ماندن حق شخص تا اولین روز پس از تعطیلی یا آماده شدن دستگاه قضایی اعلام کرده (ماده ۴۴۴)، عذر موجه اصحاب دعوا را سبب تمدید مهلت‌های قضایی (ماده ۴۵۰) یا قانونی (ماده ۴۵۲) شناخته است.

با وجود آنچه گفته شد، در برخی از منابع آیین دادرسی مدنی به لزوم تقدیم دادخواست، بلافاصله پس از رفع عذر، تصریح شده است (زراعت ۱۳۸۳: ۱۱۰۲؛ بهرامی ۱۳۸۸: ۱۲۲).

دسته دوم. مقید بودن شکایت از رأی در خارج از مهلت به زمان خاص

در مقابل احتمال‌هایی که مبتنی بر مقید نبودن شکایت از آرا در خارج از مهلت به زمان خاص بود و پیش از این بررسی شد، احتمال‌هایی قابل طرح و بررسی است که به موجب آن‌ها شکایت از آرا در خارج از مهلت قانونی لازم است مقید به زمان خاص باشد. از این احتمالات زمان متعارف، محاسبه باقی‌مانده مهلت پس از رفع عذر، و تجدید موعد قانونی است.

زمان مورد نیاز و متعارف

ممکن است گفته شود وقتی قانون در خصوص زمان شکایت از رأی، پس از رفع عذر، تصریحی ندارد و از طرفی نمی‌توان چنین شکایتی را در هر زمانی پذیرفت، می‌توان سکوت قانون‌گذار را حمل بر زمان متناسب و مورد نیاز کرد و به این مطلب قائل شد که اگر محکوم‌علیه معذور در مدت زمانی متناسب پس از رفع عذر برای شکایت از رأی اقدام کند، شکایت او به‌جریان افتد و در صورت تأخیر از زمانی که برای شکایت با همه مقدمات و لوازم آن لازم است شکایت او رد شود.

سخن یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی را، که از چشم‌پوشی از «تأخیر متناسب» وخواه یا فرجام‌خواه در موارد عذر موجه سخن به‌میان آورده است (← شمس ۱۳۸۵: ۴۲۳)، می‌توان حمل بر چنین مطلبی کرد و معیار تناسب تأخیر را می‌توان رعایت مدت زمان متعارف و مورد نیاز پس از رفع عذر دانست. همین استاد در جای دیگر با استناد به ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م، در صورت معذور بودن تجدیدنظرخواه از تجدیدنظرخواهی در موعد قانونی، مهلت تجدیدنظرخواهی را حداکثر بیست روز پس از رفع عذر اعلام کرده است (شمس ۱۳۸۵: ۷۸).

با وجود این، شمول ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م، که برقراری مهلت متناسب تا حداکثر موعد قانونی را در موارد تجدید مواعد قانونی مقرر کرده است، بر موضوع مورد بحث (زمان شکایت از رأی در خارج از موعد قانونی) محل بحث و تردید است. زیرا این ماده در خصوص مواعدی است که با سپری شدن آن دادگاه مهلت جدید تعیین می‌کند که اقدام مربوط در آن انجام شود. اما در موضوع بحث چنین نیست که محکوم‌علیه معذور بتواند با مراجعه به دادگاه و اعلام عذر خود درخواست تجدید مهلت کند و دادگاه در صورت تأیید عذر او مهلت جدید برای تقدیم دادخواست شکایت از رأی معین کند، بلکه محکوم‌علیه معذور مکلف است، پس از رفع عذر، دادخواست شکایت از

رأی را تقدیم کند و در ضمن آن عذر خود را مطرح کند و دادگاه ابتدا به عذر او رسیدگی می‌کند و در صورت تأیید آن دادخواست شکایت از رأی او را به جریان می‌اندازد (مواد ۳۰۶ و ۳۴۰ ق.آ.د.م.).

منصرف شناختن سکوت قانون به مهلت متناسب و مورد نیاز نیز به آسانی پذیرفتنی نیست. چون این حالتی ویژه است و همان‌طور که قانون‌گذار در ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م. چنین وضعیتی را در تمدید مواعد قانونی، در غیر از شکایت از آراء، مقرر کرده، اگر در خصوص شکایت از آراء، پس از رفع عذر، نظر قانون‌گذار بر رعایت مهلت متناسب و مورد نیاز بود، لازم بود آن را بیان می‌کرد. علاوه بر این، پذیرش چنین مهلتی راه اعمال سلیقه‌های متفاوت را باز می‌کند. زیرا در خصوص شکایت از آراء، برخلاف موارد ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م.، مهلت متناسب و مورد نیاز از پیش تعیین نمی‌شود، بلکه پس از تقدیم دادخواست شکایت از رأی دادگاه به بررسی مهلت می‌پردازد. بنابراین، ممکن است در این بررسی، که پس از اقدام شخص (تقدیم دادخواست) انجام می‌شود، سلیقه قاضی با آنچه تصور شخص بوده و همچنین با سلیقه قضات دیگر در موارد مشابه متفاوت باشد و آنچه را شخص محکوم‌علیه مهلت متناسب تصور کرده قاضی مهلت متناسب نشناسد و در پرونده‌های دیگر همان مهلت زمان متناسب تشخیص داده شود.

محاسبه باقی مانده مهلت

احتمال دیگر محاسبه باقی مانده مهلت از زمان ایجاد عذر موجه است. به این بیان که به تعداد روزهایی که محکوم‌علیه عذر موجه داشته است، پس از رفع عذر، برای تقدیم دادخواست شکایت از رأی مهلت داشته باشد. مثلاً اگر پنج روز مانده به پایان موعده قانونی شکایت از رأی موارد عذر موجه برای محکوم‌علیه پیش آید، پس از رفع عذر، محکوم‌علیه پنج روز فرصت شکایت از رأی داشته باشد.

بر این اساس، در صورتی که محکوم‌علیه در سراسر مهلت شکایت از رأی عذر موجه داشته است، سراسر مهلت برای او پس از رفع عذر تجدید می‌شود. ولی اگر در بخشی از مهلت عذر موجه داشته باشد، به همان میزان، فرصت شکایت پس از رفع عذر خواهد داشت.

محاسبه باقی مانده مهلت راه‌حلی منطقی و پذیرفتنی است. اما راه‌حلی ویژه است که نیاز به بیان قانون‌گذار دارد و نه تنها در این زمینه در مقررات شکایات از آرا بیانی وجود ندارد، بلکه در مواد قانونی مربوط به تمدید مواعد و مهلت‌ها (مواد ۴۵۰ تا ۴۵۳ ق.آ.د.م.) نیز به چنین مطلبی توجه نشده است.

علاوه بر اینکه پذیرش این راه‌حل دادگاه را درگیر بررسی و احراز تعداد روزهای وجود عذر موجه می‌کند، که سبب اطاله دادرسی می‌شود، چه بسا اطاله‌ای که از این بررسی ایجاد می‌شود و مدت زمانی که دادگاه صرف احراز تعداد روزهای عذر می‌کند به مراتب از تجدید کل موعده قانونی شکایت از رأی بیشتر باشد.

تجدید موعده قانونی

آخرین احتمال قابل بررسی تجدید موعده قانونی پس از رفع عذر است؛ به این معنا که مهلت بیست روز یا دو ماه شکایت از رأی برای محکوم‌علیهی که عذر موجه داشته است، پس از رفع عذر، از سرگرفته شود؛ صرف‌نظر از اینکه عذر او در کل موعده قانونی یا در روز یا روزهای پایانی آن بوده است.

از سخن برخی از حقوقدانان، که در موضوع مورد بحث از واژه «تجدید» استفاده کرده‌اند، فهمیده می‌شود که به تجدید موعده قانونی شکایت از رأی از زمان برطرف شدن عذر موجه محکوم‌علیه نظر دارند (← مهاجری ۱۳۷۲: ج ۴، ۱۷۲؛ حیاتی ۱۳۹۰: ۶۹۵). یکی از استادان حقوق دادرسی نیز با استناد به ملاک مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ ق.آ.د.م. و تبصره ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. به صراحت به تجدید موعده قانونی پس از رفع عذر نظر داده است (شمس ۱۳۸۵: ۳۷۲). از این اظهارنظر صریح چنین فهمیده می‌شود که اظهارنظر این استاد در جای دیگر (شمس ۱۳۸۵: ۷۸) به مهلت حداکثر بیست روز پس از رفع عذر برای شکایت از رأی و استناد به ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م. نه به منظور تأیید مهلت متناسب و مورد نیاز پس از رفع عذر، بلکه به معنای نفی مهلت بیشتر از موعده قانونی بوده است. برخی از نویسندگان نیز در خصوص واخواهی، با استناد به ملاک مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ ق.آ.د.م. و مناط تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، شروع مهلت واخواهی از تاریخ رفع عذر موجه یا اطلاع محکوم‌علیه غایب از مفاد حکم را ترجیح داده‌اند و درباره

تجدیدنظر به تبصره یادشده استناد کرده‌اند و در اعاده دادرسی نیز بدون هیچ توضیح و استنادی به شروع مهلت اعاده دادرسی پس از رفع عذر نظر داده‌اند (افتخارجهرمی و السان ۱۳۹۶: ۲۱۰، ۲۳۸، ۳۳۵، ۳۴۲).

به نظر می‌رسد نفی مهلت بیشتر از موعد قانونی از زمان رفع عذر مسلم است و نمی‌توان از آن ایراد گرفت. زیرا هیچ دلیل منطقی و پذیرفتنی‌ای وجود ندارد که محکوم‌علیه‌ی که به سبب عذر موجه نتوانسته است در موعد قانونی از رأی صادرشده شکایت کند، پس از رفع عذر، از مهلتی بیشتر برخوردار شود، بلکه اصل محفوظ ماندن حق شکایت چنین شخصی، حتی در فرض قائل شدن به کمترین زمان آن، که حالت فوری و در اولین روز پس از رفع مانع است، ارفاق به حال اوست و تجدید موعد برای این شخص او را در وضعیت پیش از ایجاد عذر قرار می‌دهد و حق شکایت او به طور کامل و با مهلتی معادل قبل از ایجاد عذر حفظ می‌شود و هیچ توجیهی وجود ندارد که شخص محکوم‌علیه در اثر عذر موجه در وضعیتی مناسب‌تر قرار گیرد و از مهلتی (بیشتر) برخوردار شود که پیش از عذر برخوردار نبود. از ماده ۴۵۳ ق.آ.د.م. این مطلب (عدم‌برخورداری از مهلت بیشتر از موعد قانونی)، به‌مثابه یک اصل، قابل دریافت است.

اما استناد به مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ ق.آ.د.م. در تجدید موعد قانونی شکایت پس از رفع عذر قابل‌خداشه است. زیرا این مواد مربوط به حالت‌هایی است که شکایت از رأی از سوی شخصی که به او رأی ابلاغ شده به علت عوارضی از قبیل فوت، حجر، ورشکستگی، و زوال سمت در اثنای موعد قانونی ناممکن می‌شود و رأی باید مجدداً به شخصی دیگر که طبق قانون می‌تواند از رأی شکایت کند ابلاغ شود. در چنین شرایطی به دلیل جدید بودن شخصی که رأی به او ابلاغ می‌شود چاره‌ای جز تجدید موعد قانونی وجود ندارد و با هیچ توجیهی نمی‌توان بخشی از موعد قانونی را که در خصوص شخص قبلی سپری شده در خصوص شخص جدید به حساب آورد و مابقی موعد را برای شخص جدید برقرار کرد. این در حالی است که در موضوع بحث شخص محکوم‌علیه، که معذور بوده و چه بسا در بخشی از موعد قانونی عذر نداشته است، پس از رفع عذر، بدون اینکه ابلاغ جدیدی لازم باشد، از فرصتی مجدد برای شکایت از رأی برخوردار می‌شود و غیرمنطقی

نیست اگر قانون‌گذار آن بخش از موعد را، که پیش از ایجاد عذر سپری شده، به حساب آورد و مابقی مهلت را برای محکوم‌علیه، پس از رفع عذر، برقرار کند.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مستند قانونی در خصوص موضوع مورد بحث ملاک تبصره ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م. است. به موجب این تبصره، شروع مهلت اعتراض به رأی داور برای اشخاصی که دارای عذر موجه باشند از زمان رفع عذر است. بنابراین، در این تبصره، قانون‌گذار تکلیف مطلبی را که در خصوص اعتراض به رأی دادگاه از آن غافل شده بود، در اعتراض به رأی داور، مشخص کرده و به صراحت تجدید موعد قانونی اعتراض به رأی داور را پس از رفع عذر مقرر کرده است.

جای بسی تعجب است که قانون آیین دادرسی مدنی، که عذرهای موجه را نخست در ماده ۳۰۶ در خصوص واخواهی مقرر کرده و پس از آن نیز به آن ماده در شکایات دیگر ارجاع داده است (مواد ۳۴۰ و ۴۲۷)، در هیچ‌یک از این موارد به موضوع وضعیت زمان شکایت از رأی، پس از رفع عذر، توجه نکرده و به طور کامل سکوت کرده است. ولی در داوری، که چندان هم از آن استفاده نمی‌شود و مقررات آن نسبت به دادرسی دادگاه‌ها بسیار مختصر و اجمالی است، به این نکته توجه کرده و تکلیف زمان اعتراض به رأی داور، پس از رفع عذر، را به صراحت مشخص کرده است.

در چنین شرایطی چاره‌ای جز استناد به ملاک تبصره مورد بحث (تبصره ماده ۴۹۰ ق.آ.د.م.) و جاری دانستن حکم این تبصره در دادرسی دادگاه‌ها نیست. زیرا در این موضوع داوری خصوصیتی ندارد و با هیچ تحلیلی نمی‌توان این حکم را مختص به داوری دانست و وضعیت داوری و دادرسی دادگاه‌ها را در این خصوص متفاوت شناخت.

تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز اگرچه مربوط به یکی از عذرهای موجه (قوه قاهره) و یکی از شکایات از آرا (تجدیدنظر) است، ملاک آن در همه عذرهای موجه و همه شکایات از آرا وجود دارد و قابل استناد است.

نتیجه

از آنچه در این مقاله گذشت مشخص شد قانون آیین دادرسی مدنی با وضع مهلت برای شکایات از آرا در وضع و بیان احکام و آثار و جزئیات آن کوتاهی کرده است؛ از جمله اینکه در خصوص

ضمانت اجرای این مهلت‌ها صرفاً در خصوص دادخواست تجدیدنظر یا فرجام، که پس از موعد قانونی تقدیم شده باشد، تصریح به لزوم رد دادخواست کرده است (مواد ۳۳۹ (تبصره ۲) و ۳۸۳ ق.آ.د.م.)، درحالی‌که وضعیت اعاده دادرسی در این خصوص با تجدیدنظر و فرجام یکسان است و لازم است ضمانت اجرای مذکور در اعاده دادرسی نیز تصریح شود.

در خصوص دادخواست شکایت، که به صورت زودهنگام و پیش از موعد تقدیم شده باشد، نیز با سکوت قانون مواجهیم که در خصوص این موارد نیز لازم است قانون‌گذار اقدام به وضع حکم کند. اما، با تحلیل منطقی، لازم است بین مواعدی که از ابلاغ رأی شروع می‌شوند و مواعدی که از انقضای مهلت شکایت دیگر آغاز می‌شوند قائل به تفاوت شویم و دادخواست شکایت پیش از ابلاغ رأی نیز پذیرفته شود. اما دادخواست پیش از انقضای مهلت شکایت دیگر پس از انقضای مهلت آن شکایت و عدم اقدام به شکایت دیگر قابل به جریان انداختن است.

مهم‌ترین ایراد قانون در خصوص شکایت از آرا در خارج از مهلت غفلت از مشخص کردن زمان چنین شکایتی است که منطقی‌ترین راه حل تجدید مهلت پس از رفع عذر است و لازم است قانون‌گذار، همان‌طور که در داوری به این مطلب تصریح کرده، در دادرسی دادگاه نیز به آن تصریح کند.

منابع

۱. افتخارجهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶). آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، ج ۲.
۲. ایرانی ارباطی، بابک (۱۳۸۶). مجموعه نظرهای مشورتی حقوقی، چ ۳، تهران: مجد.
۳. بهرامی، بهرام (۱۳۸۸). آیین دادرسی مدنی ۳ و ۴، چ ۱۱، تهران: بینه.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). دانشنامه حقوقی، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ج ۲ و ۴.
۵. حجتی، سید مهدی (۱۳۸۹). قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در نظم حقوقی کنونی، تهران، آوا و راه نوین و دادستان.
۶. حسینی، سید محمدرضا (۱۳۸۷). قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضایی، چ ۳، تهران، مجد.
۷. حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، چ ۲، تهران، میزان.
۸. زراعت، عباس (۱۳۸۳). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، تهران، خط سوم.
۹. شمس، عبدالله (۱۳۸۵). آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، چ ۱۰، تهران: دراک، ج ۲.
۱۰. شهیدی، موسی (بی‌تا). موازین قضایی محکمه عالی انتظامی از نظر تخلف اداری، چ ۳، بی‌جا، کتاب‌فروشی علمی.
۱۱. متین، احمد (بی‌تا). مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، بی‌چا، بی‌جا، مهرآیین.
۱۲. مردانی، نادر و جواد بهشتی (۱۳۸۹). آیین دادرسی مدنی، چ ۲، تهران، میزان، ج ۲.
۱۳. مهاجری، علی (۱۳۹۰). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، فکرسازان.
۱۴. _____ (۱۳۸۹). مبسوط در آیین دادرسی مدنی، چ ۲، تهران، فکرسازان، ج ۳ و ۴.